أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد در درس هفتم از دروس سيرت نبوی عهد مدنی دوره فتح و تمکين هستيم. در دروس سابقه در باره ای بعض آثار مجيد صلح حديبيه صحبت نموديم. و از اين آثار طوريکه در درس گذشته ذکر نموديم فتح خيبر بود. و وقفه ای می گيريم تا وضح بعد از خيبر را تحليل کنيم. تحليل وضع اوائل سال هفتم هجری.

اولاً جانب قريش بيطرف ساخته شد. و زمين در اطراف قريش شروع کرد به تناقص کردن (يعنی تنگ) شدن. و قريش عظمت دولت اسلامی را احساس نمودند، و خصوصاً بعد از فتح خيبر. و قريش حصون خيبر را مطلقاً از قويترين حصون جزيره ای عربی تعبير می کردند. و يهود را از شديد ترين مردم در جنگ و قويترين شان در تداراکات تعبير می کردند. پس شکست يهود در خيبر ضربه بسيار بزرگی بود نه تنها برای يهود، بلکه برای قريش در داخل خانه ايشان. قريش فکر نمی کردند که مسلمانان از نگاه قوت بدرجه ای برسند که آنها را از فتح خيبر متمکن بسازد.

چيز دوم بسيار زياد مهم است. مسلمانان بعد از شکست دادن يهود در خيبر از يهود خود را در أمن ساختند. و مسلمانان بدون منازعه در نبرد شان مقابل يهود بصفت عام دست شان بلند بود. قبل از آن ديديم که مسلمين نه تنها به فتح خيبر اکتفاء ننمودند، و لاکن همچنان وادی القری و تَيماء و فَدَك، يعنی همه تجمعات يهودی را در شمال مدينه ای منوره هم فتح نمودند.

چیز سوم و بسیار مهم اینکه قدرت مسلمانان بشکل ملحوظ ازدیاد یافت. طبعاً ارتفاع روحیه ای معنوی مسلمانان بسیار عالی شده بود. بخاطریکه در فتح خیبر خیر بسیار زیادی برای امت اسلامی بود. نه تنها از نگاه عسکری و لاکن همچنان از جانب اقتصادی. و گفته ای سیده عایشه رضی الله عنها را ذکر نمودیم که گفت: لما فُتِحت خیبر قلنا الآن نشبعُ من التمر"[۱] وقتیکه خیبر فتح شد گفتیم: حالا از خرما سیر میشویم. و همچنان گفته ای عبدالله بن عمر (رض).

ازدیاد یافتن قدرت اسلام در جزیره ای عربی

فوق بلند بودن روحیه ای معنوی، مسلمانان از اماکن مختلف جزیره ای عربی به قدرت مدینه ای منوره پیوستند. مسلمانان از حبشه آمدند. و آن با فتح خیبر همزمان بود. آنرا در درس گذشته ذکر نکردیم لاکن در اواخر خیبر بعد از اینکه فتح خیبر اتمام یافت، جعفر بن ابی طالب (رض) و دیگر مهاجرین در همان وقت فتح خیبر از حبشه آمدند. حتی که رسول الله (ص) سهمی را از سهم های خیبر برایشان دادند. آنها را شرکت کنندگان در غزوه تعبیر نمودند، بخاطریکه آنها به همین نیت از مدینه ای منوره آمده بودند. پس طبعاً اظافه ای بزرگی در دولت اسلامی بودند.

اشعری ها هم از یمن آمدند، و در رأس شان ابو موسی الأشعری (رض) بود. و همینطور دَوسی ها هم آمدند. دَوسی ها از قبائل بزرگ دَوس هم از یمن آمدند. و در رأس شان طُفَیل بن عَمرو دَوسی (رض) بود. و مسلمانان از قبائل زیاد دیگر هم به مدینه ای منوره آمدند. یعنی تعداد مسلمانان بعد از فتح خیبر یا بعد از صلح حدیبیه بسیار ازدیاد یافت. بلکه مسلمانان از خود مکه ای مکرمه آمدند، بعد از اینکه قریش از بند برگشت دادن مسلمانان مهاجرین از مکه به مدینه تنازل کردند بعد از جنگی که ابو بصیر (رض) و اصحاب اش آنرا علیه آنها براه انداخته بود طوریکه آنرا در دروس سابقه ذکر نمودیم. یعنی طوریکه ذکر کردیم قدرت دولت اسلامی شروع کرد به نمو کردن. و در عین زمان قدرت قریش تناقص می کرد.

دیگر اینکه بعد از صلح حدیبیه تعداد بزرگی از عرب ها اسلام آوردند و به صف داخل شدند. قدرت اعلان کردن اسلام خود را قبل از صلح حدیبیه نداشتند، لاکن بعد از اینکه جنگ در جزیره ای عربی از میان برداشته شد، و مردم از جانب قریش در أمن شدند، کسانی که به اسلام آوردن متردد بودند به آن داخل شدند.

پس چیز سوم در تحلیل ما بر اوائل سال هفتم هجری این است که قدرت مسلمانان بشکل ملحوظ (یعنی قابل توجهی) ازدیاد یافت. یك، جانب قریش بیطرف شد. دو، مسلمانان جانب یهود را مأمون ساختند. سه، قوت مسلمانان بعد از صلح حدیبیه بسیار زیاد شد.

چهار، از دشمنان قدیمی مسلمانان باقی مانده است قبیله ای غَطَفان. قبیله ای غطفان طوریکه گفتیم مجموعه ای از مُرتزقه (یعنی پول خور) بودند. برای جنگ أُجرت می گرفتند. برای هجوم بردن بر دیگران أجرت می گرفتند. و قبلاً یهود آنها را در جنگ احزاب برای جنگ با مسلمین به إجاره گرفته بودند. و مدینه ای منوره را با شش هزار عسکر و چهار هزار عسکر قریش محاصره نمودند. یعنی ده هزار نفر بودند و بکلی ریشه کن ساختن دولت اسلامی را می خواستند. و تاریخ مغلق با مسلمانان داشتند.

بیشتر از یکبار نوعی از غدر با مسلمانان و قتل تعداد مسلمانان از طرف شان صورت گرفته است. و حادثات بئر معونه و غیر از آن از حادثات شان با مسلمین بعید نیست. طبعاً واقعات اخیر با غطفان محاصره ای احزاب بود، بعداً کوشش معاونت یهود خیبر در جنگ شان ضد مسلمین می بود اگر رسول (ص) از طریق ارسال نمودن سریه ای به غطفان، آن تحالف را که بین یهود و غطفان به میان آمده بود متفرق نمی کردند طوریکه در درس گذشته آنرا تقصیل دادیم.

پس مسلمانان از دو دشمنان خلاصی یافتند. قریش از طریق مصالحت و آتش بس. و یهود از طریق جنگ، فتح خیبر. و باقی ماند برایشان دشمن بزرگ واحدی، و آن غَطَفان بود.

اهداف رسول (ص) در سال هفتم هجری

وقتیکه به این تحلیل ببینیم، می توانیم اهداف مرحله ای آینده را مشاهده نمائیم. اهداف رسول الله (ص) در سال هفتم چه بود؟ اهداف مرحله ای بعد از فتح خیبر. به نظر من رسول الله (ص) در سال هفتم هجری، یا در دوره ایکه به دنبال فتح خیبر می آمد، دو هدف اساسی داشتند. هدف اول نشر دعوت و غنیمت شمردن آتش بسی بود که بعد از صلح حدیبیه بین ایشان و قریش بمیان آمده بود.

و هدف دوم توقف دادن خطر قبیله ای غطفان بود. تأمین کردن جانب غطفان، و انتقام کرامت أمت اسلامی بر حصار غطفان و جنگ بار بار غطفان با مسلمین. چیزی که جلب توجه می کند اینست که رسول الله (ص) برای تحقیق دادن این دو هدف، مسلك واحدی را اختیار نمودند. و آن ظاهر نمودن قوت و عظمت و عزت اسلام و مسلمین بود.

و سبحان الله اسلام همانطوریکه بحیث یك دین و شریعت و توسط قرأن کریم که تلاوت می شود به قلب های بسیاری از مردم تأثیر وارد می کند، الا اینکه مردم زیادی اند که متأثر نمی شوند مگر با مظاهر قدرت. به احساسات نمی آیند مگر به عزت اسلام و سیادت اسلام بالای دیگران. و نشان یا مُهری که در سال هفتم غالب بود، نشان اظهار قدرت اسلام و اظهار عظمت اسلام و عزت اسلام بود. و آن در مراسلات رسول الله (ص) به پادشاهان جهان ظاهر شد، و در جنگ های رسول الله (ص) ظاهر شد، و در عمره ای قضاء ظاهر شد، و آن در متأثر شدن مردمان زیادی از اهل مکه و

اهل جزیره بصفت عام ظاهر شد، بلکه مظاهر قدرت اسلامی که در سال هفتم هجری بوجود آمد، به تمام مردم دنیا ظاهر شد.

بیائید ببینیم که رسول الله (ص) این دو هدف ها را در طول سال هفتم هجری از طریق اظهار قوت اسلامی چگونه به تحقق رسانیدند.

اولاً موضوع نشر دعوت بود که قبلاً در باره آن حرف زدیم و این رسائل (یعنی پیام ها(قدرت مسلمانان را بسیار افزایش داد. نه تنها قدرت معنوی شان را بلکه قدرت عددی شان را هم. بخاطریکه این پیام ها سبب داخل شدن تعداد زیادی از مشرکین به اسلام شد. و از بارز ترین آنها مملکت بحرین بطور کامل آن بود که همه با زعیم شان المنذِر بن ساوی به اسلام داخل شدند. و همچنان دولت یمن. و دولت یمن طوریکه میدانید بعد از اسلام آوردن باذان قائد فارسی شان به رسول الله (ص) ایمان آوردند. چه از مردم فارس بودند یا از مردم یمنی های أصلی. تقریباً همه أیشان إیمان آوردند و در صف دولت مسلمین داخل شدند. بلی آنها در جای خود در یمن بودند، ولاکن آن اضافه ای بسیار زیاد قوی در قوت مسلمانان بود.

و فرا موش نکینم که یمن در جنوب قریش است. و مدینه ای منوره در شمال قریش است پس مکه ای مکرمه اینچنین بین مناطق اسلامی محاصره گردید و آن بلا شك أضافه ای بزرگی بود برای دولت اسلامی جدید. رسول الله (ص) اینجا و آنجا داعیان را فرستادند تا مردم را به اسلام دعوت نمایند، و مفکوره و معنی را برایشان قریب می نمودند. و مردم بطریق جدید بدون خوف قریش در باره ای اسلام فکر می کردند.

پس تعداد زیادی إز مردمان عرب بعد إز صلح حدیبیة به اسلام داخل می شدند. پس حدف اول در سال هفتم هجری و سال های بعد آن نشر دعوت در هر طرف بود، نه تنها در اطراف جزیره

عربی. ولاکن هدف دوم بسیار زیاد مهم است و آن توقف دادن خطر غطفان است. و رسول الله (ص) بخاطریکه خطر غطفان را توقف بدهند و جانب شان را تأمین نمایند، برای غزوه ای شان خارج شدند، و تعدادی إز سریه ها را بسویشان فرستادند. حوالی شش سریه ها را بسویشان فرستادند. غزوه غزوه ای ذات الرقاع بود.

و این غزوه در ماه ربیع الأول سال هفتم هجری بود. توجه کنید که ربیع الأول هفتم هجری یعنی تقریباً به مجرد أین که از فتح خیبر برگشتند. فتح خیبر طوریکه می دانید، در اول محرم سال هفتم هجری شروع شد و بیشتر از یك ماه ادامه یافت. و رسول الله (ص) در اواخر ماه صفر سال هفتم هجری یا در ربیع الأول سال هفتم هجری برگشتند.

یعنی خروج رسول الله (ص) به غطفان بمجرد برگشت شان از فتح خیبر بود. نگهداری کامل در حرکت جهاد في سبیل الله. بعض نویسندگان سیرت غزوه ای ذات الرقاع را از حادثات سال چهارم قرار داده اند. لاکن آن راست نمی آید. بخاطریکه ابو موسی الأشعری (رض) در بخاری ثابت نموده است که او در غزوه ای ذات الرقاع اشتراك نموده بود. و ابو موسی الأشعری به اتفاق به مدینه ای منوره نآمد الا در سال هفتم هجری هم زمان با آمدن جعفر بن ابی طالب (رض). یعنی در وقت فتح خیبر آمد.

پس مُسَلَم است که غزوه ای ذات الرقاع در سال هفتم هجری إتمام یافت. این جنگ متوجه غطفان بود. و قبائل غطفان نه تنها مدینه ای منوره را در احزاب محاصره نموده بودند، و نه تنها می خواستند یهود را در خیبر مساعدت کنند، بلکه میخواستند بعد از احزاب برای بار دوم برای جنگ مدینه ای منوره آمادگی بگیرند.

البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة خيبر 3999، ترقيم مصطفى البغا [1]

و آن بخاطر اینکه فهمیده بودند که رسول الله (ص) بسویشان سریه فرستاده اند و خیبر را فتح کرده اند. پس بخاطر آن می خواستند تا برای جنگ با مدینه ای منوره دو باره آماده شوند. از اینخاطر رسول الله (ص) باید بطور جدی برایشان وقفه نمایند و خود شان بطرف شان بروند و در مقابل شان ایستاده شوند عوض اینکه در مدینه منوره برایشان انتظار نمایند. تا چنین گمان نکنند که مسلمانان همیشه از آنها می ترسند. و جرأت روبرو شدن مستقیم را با غطفان ندارند.

رسول الله (ص) نمی میخواستند تا این گمان منفی موجود باشد، نه نزد غطفان و نه نزد جزیره ای عربی بصفت عام. از اینرو رسول الله (ص) لشکر را مجهز نمودند و خود شان با صحابه بطرف شان رفتند (ص). [۱]

لشکر اسلامی به سرزمین غطفان رسیدند

لاکن معلوم می شد که لشکر های مسلمین در آنوقت در اماکن مختلف توزیع شده بودند. بعضی شان در مدینه ای منوره بودند، و بعضی دیگر شان در خیبر، در وادي القری، در فَدَك و در تَیماء بودند و در غیر آن از اماکن ملتهب (یعنی شعله ور) در آنوقت جا بجا شده بودند.

و رسول الله (ص) احساس أمن نمی کردند که مدینه ای منوره را تنها بدون عسکر و بدون قاعده ترك نمایند. از غدر قریش در أمن نیستند. و قبیله ای غطفان هم در دور و پیش و راه ها هستند و امکان داخل شدن شان به مدینه ای منوره در هر وقتی موجود است. و یهود هم همینطور. یعنی امور خطر ناك زیادی موجود است. باید حمایت در داخل مدینه ای منوره بگذارند.

از اینخاطر رسول الله با لشکر نسبتاً کوچکی خارج شدند. لشکر تقریباً چهار صد نفری بود، در بعضی روایات هفتصد نفر از صحابه رضی الله عنهم اجمعین بودند. و شتر نزد شان نبود مگر تعداد کمی. بدرجه ایکه شش نفر از صحابه بالای شتر واحدی نوبت می کردند.

و رسول الله (ص) مسافه ای درازی را در عمق صحرا پیمودند تا در شمال شرق مدینه ای منوره به مسافه ای چندین شب به دیار غطفان رسیدند. و طولانی بودن مسافه سبحان الله، و رفتن صحابه به پای بسیار زیاد بالایشان أثر کرده بود رضی الله عنهم.

بخاری رحمه الله از ابی موسی الأشعری روایت می کند و می گوید: "خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيّ فِي غَزْوَةٍ، وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ، بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا وَنَقِبَتْ قَدَمَايَ وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ؛ فَسُمِّيَتْ غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنالْخِرَقِ عَلَى أَرْجُلِنا [۲]

با رسول الله (ص) در غزوه ای خارج شدیم و ما شش نفر بودیم و بالای یك شتر نوبت می کردیم. و بخاطر پیاده روی زیاد پا های ما نازك شده بود و ناخن هایم افتاد. و تکه ها را به پا های خود می پیچانیدیم و از اینخاطر بنام غزوه ای ذات الرقاع مسما شد چون پا های خود را پا تکه ها می پیچانیدیم.

در حقیقت برادرانم احتیاج داریم تا وقفه ای بگیریم. این حدیث و امثال آن درجه ای قربانی و بذل و عطا را نشان می دهد که این نسل نادر با آن متمیز بودند، نسل صحابه رضی الله عنهم. در حرکت دائم في سبیل الله بودند.

بیائید به سه ماه اخیر این سال نظر بیاندازیم. با قربانی جان و مال در داخل خانه ای قریش به مکه ای مکرمه برای ادای عمره رفتند. بر فرار نکردن و با آمادگی داشتن کامل برای جنگ تا نهایت و بر مرگ رضایت داشتند.

عودت به مدینه ای منوره و فوراً رفتن برای بار دیگر به حصون خیبر. جنگ شدید بیشتر از یك ماه متصل در خیبر و انتصار عظیم و بی مثال طوریکه دیدیم. عودت به مدینه برای چند روز بعداً سیر مسافه های طویل در صحرا برای جنگ با خطر ناك ترین و قوی ترین قبائل عرب غطفان طوریکه

دیدیم. حرکت دائم في سبیل الله. و جعفر بن ابی طالب را دیدیم که از حبشه می آید و درمیابد که رسول الله (ص) از مدینه به خیبر رفته اند. پس مدینه را فوراً ترك می کند و به خیبر می ورد تا در جنگ شرکت نماید. از کجا آمده است؟ از ایتوپیا آمده است. از حبشه آمده است. راه بسیار زیاد طویل.

و همچنانان ابو موسی الأشعری (رض)، در روز های خیبر از یمن می آید، پس چند روز بعد از آمدنش در این غزوه سخت، غزوه ای ذات الرقاع خارج می شود. یك لحظه هم در حیات این نسل ضائع نمی شد. شاید همین مفسر کمیات بزرگی از حوادث باشد که در زمان بعثت نبوی به وقوع پیوست. زمان بعثت نبوی بسیار زیاد زمان کوتاهی بود. ابداً ممکن نیست که تمام آن واقعات را بفهمیم الا تا وقتیکه به جُهد و عطای مداوم این نسل نظر بیاندازیم، رضی الله عنهم أجمعین.

پس اگر در این غنیمت شمردن دقیق هر لحظۀ از لحظات حیات، مسأله ای برکت را که الله عز و جل آنرا به بندگان مؤمن خود انعام فرموده است أضافه کنیم، در آنوقت می فهمیم که چطور کار های بزرگ زیادی را در زمان کوتاهی انجام دادند.

و طبعاً تمام این اعمال شان براستی خالص برای رضای الله عز و جل بوده است. بدرجه ایکه ابو موسی الأشعری (رض)، وقتیکه آن حدیث را حکایت می کرد، کراهیت داشت تا آن موضوع را، موضوع رفتن شان و زحمات شان را یاد آوری کند. و می گفت: "ماکنت أصنع بأن أذکره" نمی خواستم آنرا ذکر کنم [۳]. بخاطریکه می خواست آن عمل را پنهان نگهدارد تا تنها بین خودش و رب العالمین سبحانه و تعالی باشد. لاکن الحمد لله، او این موضوع را گفت و به ما رسید تا از آن بیاموزیم و برادرانم و اولاد خود را بیاموزانیم.

و با تمام این همه مشکلات، لشکر اسلامی به دیار غطفان رسیدند. الحمد لله. و توقع داشتیم که معرکه ای ویرانگری خواهد بود بین مسلمانان و غطفان که قبل از آن مسلمانان بیشتر از یك بار تحت تعرض و آزار های شان قرار گرفته بودند، قبیله ای بزرگ و ترسناکی که در داخل خانه ایشان با ایشان جنگ می شود. و لاکن سبحان الله، أصلاً جنگی صورت نگرفت. هیچ جنگی نشد، نه بزرگ نه خورد سبحان الله.

ترجیح دادند أهل غطفان تا در نبرد با مسلمانان داخل نشوند. با اینکه مسلمانان در دور ترین تخمین، بیشتر از هفت صد نفر نیستند طوریکه ذکر نمودیم. و عدد غطفان بزرگ است. و معرکه در داخل خانه ای شان است. و در راه ها و مسیر هائی است که قبل از آن هزار بار از آن معرفت داشته اند. و مسلمانان از مسافه ای بسیار دور آمده اند. پا های شان از پیاده رفتن زیاد نازك شده است طوریکه ابو موسی الأشعری (رض) می گوید. و أهل غطفان در دیار خود استقرار دارند.
سبحان الله، این امر در عرف أهل دنیا عجیب است. چطور آن غطفانی ها از لشکری مانند لشکر مسلمین که در ظروف سخت قرار دادند فرار می کنند، در حالیکه آنها در ظروف با استقرار هستند؟

سبحان الله این کلام برادرانم و این وضع، جز تفسیر وإحدی تفسیر دیگری ندارد. با این لشکر اسلام کمک قدرت خارق العاده فوق همه حسابا ت مادی بود. آن حمایت رب العلمین سبحانه و تعالی است از رسول کریم اش (ص) و عامه ای مسلمانان که در راه شان سیر می نمودند. می گویند (ص) "نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ.

پس قبل از اینکه رسول (ص) برسند لشکری که أیشان بسو یشان می روند مرعوب می شوند یعنی می ترسند. نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ. این امر برادرانم، تأیید رب لعالمین است لشکر مؤمنین را، این أمر نزد عموم مسلمانان قابل فهم است. و قبلاً بسیار زیاد آنرا دیدیم.

در بدر آنرا دیدیم، در جنگ های مختلف یهود آنرا دیدیم که با بنی قینقاع شروع شد و با خیبر انتها یافت. بلکه در اول غزوه ای أُحُد آنرا مشاهده نمودیم وقتیکه مسلمانان به الله عز و جل مرتبط بودند. الله عز و جل در تعلیق بر نصف اول غزوه ای أُحُد فرمود: سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِين.

خواهیم انداخت در قلوب کافران بزدلی به سبب آنکه شریك مقرر ساختند با خدا چیزی را که هیچ حجت فرو نه آورده است خدا برای او و جای ایشان دوزخ است و او بد اقامت گاه است ستمگاران را. [آل عمران: ١٥١]

یعنی رب ما سبحانه و تعالی اگر مسلمانان به او مرتبط باشند در قلوب گروه دیگر رعب (یعنی بزدلی و ترس) را می اندازد. آن بدون حسابات مادی و بدون آمادگی و عدد نزد أهل دنیا تماماً یك موضوع غیر قابل فهم است. طبعاً می گوئیم که این امر نزد مؤمنین قابل فهم است. میدانند که رب شان همرایشان است.

لاکن چیزی جدید این بود که در غزوه ای ذات الرقاع، شعور اینکه همرای مسلمانان یك قدرت خارق العادة موجود است، این شعور نزد غطفان هم پیدا شد. سبحان الله. یعنی خود را در مقابل لشکر مسلمانان بصورت غیر مبرری در عقب نشینی یافتند. برای بار اول خود را در حیات شان در ترس از غیر شان یافتند. با وجود اینکه زندگی این مردم در سلب و نهب و قطع طریق تیر شده بود و مرتزقة یعنی سربازان أجیر بودند. معیشت شان قتال بود. خوارج شان از پول قتال بود. و بآنهم از چهار صد نفر یا هفتصد نفر ترسیدند.

اگر آن رعُب (یعنی ترس) از گروه بسیار کوچکی مانند گروه مسلمانان باشد، این امر به وقفه احتیاج دارد. به تفسیر احتیاج دارد، به تحلیل احتیاج دارد. أهل غطفان هم این چنین فکر کردند.

سبحان الله. غزوه ای ذات الرقاع قبیله ای غطفان را از اعماق به لرزه آورد. با وجود اینکه طوریکه گفتیم جنگی در آن اتفاق نه افتاد. لاکن ما سبحان الله بر این عادت کرده ایم. نصر از جائی می آید که بر آن حساب نمی کنیم. تا که در وقت آمدن نصر همه اعتراف کنند که نصر از جانب الله عز و جل است.

مردم غطفان و زعمای غطفان همه شروع کردند به نظر انداختن بر این دین به نظر مثبت. بلی تصمیم سریع در داخل شدن به اسلام نگرفتند. لاکن بطور جدی در تأمل کردن برآن توقف نمودند. این اجیران جنگی که تمام حیات خود را در سلب و نهب به سر برده بودند، خود را در مقابل چیزی یافتند که قبلاً به آن مقابل نشده بودند. و در باره ای آن نشنیده بودند مگر از غیر مسلمانان.

تمام عمر شان در باره ای مسلمانان از قریش و از یهود و از غیر شان شیده بودند. و حالا در قلب هایشان رهبت داخل شده است. و این بار اول است که اسلام را می بینند. و اسلام سبحان الله با جلال آن و هیبت آن در اعماق قلب های مردم غطفان داخل شد. این دین مُحکَم که (لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاَ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) راه نمی یابد به او باطل از پیش روی او و نه از پس پشت او فرستاده شده است از خدای دانا ستوده [فصِّلت: ٤٢]. در قلب هایشان رخنه کرد. و طوریکه ذکر کردیم رسول الله (ص) بدون جنگ برگشت نمودند. لاکن أثری را در قلوب غطفان ترك نمودند که از بین نرفت.

رسول (ص) از اعرابی نجات می یابند

رسول الله (ص) به مدینه ای منوره برگشتند. و در راه بسوی مدینه ای منوره چیز عجیبی اتفاق افتاد که آن در بخاری از جابر بن عبدالله (رض) روایت شده است. و در آن وقتیکه لشکر مسلمانان از غطفان به مدینه ای منوره روان بودند، در یك جائی برای استراحت کردن پائین شدند.

پس مردم در عِضاه (یعنی در منطقه ای که در آن درختان زیاد بود(متفرق شدند طوریکه جابر می گوید در زیر سایه های درخت خود را رساندند. و رسول الله (ص) در زیر درختی پائین شدند و شمشیر خود را در درخت آویزان کردند و تحت سایه ای آن خوابیدند.

جابر گفت: همه خوابیدیم، رسول (ص) خوابیدند و تمام صحابه خوابیدند. راه دراز بود و همه خسته شده بودند، پس همه خوابیدند. پس مردی از اعراب مشرکین آمد و شمشیر رسول الله (ص) را گرفت و آنرا بالای سر رسول الله (ص) بلند کرد. رسول الله (ص) خواب هستند، وقتیکه بیدار می شوند، می بینند که یك نفر با شمشیر بالای سر شان ایستاده است. اعرابی مشرك برایشان گفت، و طبعاً آن اعرابی از غطفان بود. از دنبال مسلمانان آمده بود. برایشان گفت: أتخافني؟. آیا از من می ترسی؟ اعرابی از رسول (ص) می پرسد، آیا از من می ترسی؟

و طبعاً سوال عجیبی بود. متوقع این بود که آن مرد رسول الله (ص) را به قتل می رسانید و بآن شرف بسیار بزرگی را نزد غطفان بدست می آورد. لاکن آن مرد چنین نکرد و شروع کرد به محاوره کردن با رسول الله (ص(. طبعاً آن رب العالمین سبحانه و تعالی بود که رسول کریم اش (ص) را از اذیت دیگران نگهداری می کرد.

(وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) و خدا نگاهدارد ترا از مردمان هر آئینه خدا راه نمی نماید گروه کافران را [المائده: ٦٧] آیا از من می ترسی؟ پس رسول الله (ص) به بسیار بساطت جواب دادند سبحان الله، گفتند: نه. نمی ترسند. حتی چشم را هم به هم نزدند. و نه زره ای هم از خوف در دل شان بود، سبحان الله. اعرابی تعجب کرد، در دست اش شمشیر است. و رسول الله (ص) تنها هستند، و هیچکسی نزدیك شان نیست، و بآنهم هیچ نه ترسیدند. پس اعرابی گفت: که ترا از من منع می کند؟ با ثبات کامل گفتند: الله. در روایتی اعرابی این سوال را سه بار تکرار کرد. مَن يمنعُكَ مِنِّي؟ مَن يمنعُكَ مِنِّي؟

که ترا از من منع می کند؟ و در هر بار رسول (ص(با ثبات می گفتند: الله. پس شمشیر از دست اعرابی افتاد. و در روایت بسیار عجیبی، و این روایت هم در بخاری است، می گوید: اعرابی (شامَ السّیف) یعنی شمشیر را دو باره در غلاف اش گذاشت. یعنی رغمی در اراده اش باقی نماند، و لاکن به اراده ای خود در اثر تعجب اش بر ثبات رسول الله (ص) شمشیر اش را در غلاف گذاشت.

و در روایتی که احمد بن حنبل و بن اسحق رحمهما الله آنرا ذکر نموده اند، که وقتیکه شمشیر از دست اعرابی افتاد، رسول الله (ص(آنرا گرفتند و آنرا بالای اعرابی بلند نمودند و گفتند: مَن یَمنعُكَ مِنّي؟

که ترا از من مانع می شود؟ رسول الله (ص) و اعرابی تبادله ای موقف نمودند. مَن یَمنعُكَ مِنّي؟ اعرابی کافر بود. نتوانست بگوید الله. و نتوانست به إله ای مزعوم خود از بت ها رجوع کند. لاکن در کرم رسول الله (ص) طمع نمود. پس گفت: كُن خيرَ آخِذ. بهترین أخذ کننده باشید. پس رسول الله (ص) گفتند : تَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟".

آیا شهادت می دهی که جز الله معبود بر حقی نیست و من فرستاده اش هستم؟ اعرابی گفت برایت وعده می دهم که با تو جنگ نخواهم کرد. و با مردمی نخواهم بود که با تو جنگ می کنند. یعنی مسلمان نشد لاکن رسول الله (ص) را وعده داد که با ایشان جنگ نخواهد کرد. سبحان الله، علی الرغم موقف سخت، الا اینکه اعرابی تصمیم اسلام آوردن را گرفته نتوانست.

و بآنهم برادرانم و خواهرانم، رسول الله (ص(او را رها نمودند. و او را معاقبت نکردند. و آن در بخاری ثابت شده است که رسول الله (ص(آن مرد را معاقبت نکردند. و او سالم نزد اهل خود برگشت و برایشان گفت: جئتکم من عند خیر الناس[۸]. از نزد بهترین انسان ها پیش تان آمده ام، سبحان الله. و در روایتی، عدد بزرگی از اهل اش اسلام آوردند. و اسم آن مرد عَوْرَث بن الحارث بود.

این قصه اگر چه در ظاهر آن زود گذر بود، الا اینکه أثر بسیار بزرگی را بالای اعراب این منطقه از قبائل غطفان وارد نمود. و درك نمودند که رسول الله (ص(نه تنها يك مرد کریم هستند، و نه تنها يك قائد شجاع و با جرأت هستند، بلکه ایشان يك نبی فرستاده شده هم هستند. بخاطریکه از عادت پادشاهان نیست که کسی را که شمشیر را در مقابل اش کشیده باشد و او را تهدید کرده باشد چنین رها کنند، در دل شان تا این حد بخشش و رحم و گذشت نمی باشد. آن طبیعت پادشاهان و قائد ها نیست.

شکی نیست که این قصه، به اضافه ای جنگ رسول الله (ص(با آنها با لشکر کوچك و ساده ای شان و بدون خوف و ترس، بزرگترین اثر را در فکر کردن بطور جدی در قضیه ای اسلام بالای این قوم عرب گذاشت.

عباد بن بِشر خاشع به پروردگار خویش

قصه ای عجیب دیگر، این بود که در وقت برگشت این لشکر مبارك به مدینه ای منوره اتفاق افتاد، و ابو داود از جابر (رض) آنرا روایت نموده است، که لشکر در یکجائی برای استراحت نمودن پائین شدند. پس رسول الله (ص) دو نفر را برای حراست معین نمودند. عَبّاد بن بِشر انصاری (رض)، و عَمّار بن یاسِر مهاجر (رض) را. پس شب را بین آنها تقسیم نمودند.

و نوبت عَباد بن بشر رسید. پس میخواست شب را در نماز بگذراند و در قیام لیل ایستاد شد. پس یکی از مشرکین آمد. او هم از غطفان بود، و او را با تیر زد. ولی او تیر را کشید و نماز خود را تکمیل نمود. تصور کنید. تیر در شانه ای عَبَّاد بن بِشر (رض) اصابت کرد و تیر را کشید و نماز را تکمیل کرد در حالیکه خون از بدن اش جاری بود. و بآنهم نماز را تکمیل کرد، چیزی عجیبی بود. پس مشرك تیر دیگری را به او انداخت. پس عباد آنرا هم کشید و به نماز ادادمه داد.

و تیر سوم بسویش آمد، و عباد آنرا کشید و رکوع کرد، و سجده کرد و نماز خود را انتها داد. بعداً عمّار بن یاسر بیدار شد و خون را به هر طرف دید و سه دانه تیر را دید و به عبّاد گفت: چرا مرا بیدار نکردی وقتیکه بار اول ترا زد؟ ببینید که عباد بن بِشر (رض) چه می گوید. با خشوع و یقین جواب می دهد و می گوید: كنتُ في سورة أقرؤها، فلم أحب أن أقطعها [۹]. سوره ای را قرائت می کردم، و نمی خواستم آنرا قطع کنم. سبحان الله.

در روایت بن اسحاق، عباد گفت: "وايم الله، لولا أن أضيّع ثغرًا أمرني رسول الله بحفظه، لقطع نَفَسي قبل أن أقطعها" [۱۰] اگر بخاطر ضایع کردن سنگری که رسول الله (ص(مرا برای حفاظت آن مأمور ساخته بودند نمی بود، نَفَس ام قطع می شد قبل از اینکه آنرا قطع می کردم.

یعنی آن مرد نفس ام را، حیات ام را قطع می کرد قبل از اینکه آن سوره را قطع می کردم. لاکن درجه ای لذت بردن قرائت عبّاد را و درجه ای دوستی اش را برای نماز تحجد، و درجه ای غرق بودنش را در عبادتش، و اندازه ای خشوع و تمرکزش را در نماز تصور کنید، (رض).

مهم اینکه در این قصه آن مردیکه تیر ها را انداخته بود، وقتی دید که عمار بن یاسر بیدار شد فرار کرد. و بطرف قوم خود رفت. و بعداً در باره ای او چیزی نمی دانیم. لاکن بدون شك که به این مردم حیران مانده بود که کمی قبل با شجاعت همرایشان می جنگیدند، و با سختی همرایشان محاربه می کردند، و حالا با چنین خشوع در عبادت شان ایستاده می شوند.

بدون شك که یکجا نمودن صحابه جهاد و نماز را، جنگ و عبادت را، و قوت و رحمت را، و کرامت و عفو را در وقت توانائی، بدون شك که تمام این همه توجه ای همه مردم را بخود جلب نموده بود. و بدون شك که آن با صرف نظر از ملیت شان و قومیت شان یا قبائل شان، توجه مثبت تمام بشر را بخود جلب نموده بود. این بود غزوه ای ذات الرقاع. غزوه ای بدون جنگ.

لاكن آن بسيار چيز ها را در افكار غطفان تغيير داد، و سلوك شان را بسيار زياد تعادل بخشيد. اين كلام حادثات زياد را تفسير خواهد داد كه بعداً می آيد

رسول الله (ص) سريه ها را به غطفان فرستادند

رسول الله (ص) بعد از غزوه ای غطفان تنها به آن انذار يا اختار قوی اكتفاء نكردند. لاكن بعد از غزوه ای ذات الرقاع شش سريه ها را پی در پی در همان سال هفتم هجری فرستادند. اين سريه ها را به جا های مهم جزيره ای عربی فرستادند. به منطقه قُدَيْد، و منطقه تُرَبَه، ومنطقه بني مُرَّه، ومنطقه مَيْفَعَة، ومنطقه يَمْن و جُبار، ومنطقه الغابة فرستادند. [۱۱] و همه ای آن در سر زمين غطفان بود. پس در سال هفتم تمركز خاص بالای غطفان بود.

واضح است كه رسول الله (ص) به طرح محكمی سَير می نمايند. و آن ابداً ناگهان و تصادفی نبوده است. بعد از صلح حديبيه و بيطرف ساختن جانب قريش طاقت كامل را به باز داشت نمودن باقی احزاب و باقی دشمنان أمت متوجه نمودند. از اينخاطر جنگ را ضد يهود و ضد غطفان ديديم. امور در غايت ترتيب بود. و (ص) در باز داشت نمودن يهود و غطفان كاملاً كامياب شدند. و بآن قدرت اسلامی در اواخر سال هفتم هجری قدرت اول در جزيره ای عربی بود، واقعاً.

و با وجود اين موفقيت عسكری دولت اسلامی الا اينكه رسول الله (ص) ماموريت اول خود را بحيث رسول ترك نكردند. و آن مأموريت ابلاغ نمودن بود. دعوت گران به الله عز و جل در تمام جزيره ای عربی منتشر شدند. بلكه خارج جزيره ای عربی خارج شدند طوريكه ذكر نموديم. و با قوت و صراحت و عزت دعوت نمودند. تا كه اسلام به اكثر ممالك عالم در آنوقت رسيد. پس بطور خلاصه در سال هفتم هجری در ميابيم كه سال هفتم سال جهادی و دعوی بود. در آن مسلمانان شروع نمودند به جمع آوری كردن ثمر های صلح حديبيه. در آن سال دعوت اسلام به هر جا رسيد.

و در آن مسلمانان به انتصارات مبهری بالای یهود در خیبر و وادی القری و فَدَك و تَیماء نائل شدند. و قوت غطفان تحت تهاجم قرار گرفت و بسیار زیاد کاهش یافت و دانستند که قوت مسلمین از قوت آنها بسیار زیاد عالی تر است. حتی اگر تعداد مسلمانان کم بود. و بعد از آمدن مسلمانان از هر جای عدد مسلمین بشکل ملحوظ زیاد شد. طوریکه گفتیم، مهاجرین حبشه، اشعری ها دَوسی ها و غیر شان. بلکه بسیار و بسیاری مسلمان شدند. سال هفتم هجری حقاً که سال سعید و خوشی از سالهای دعوت بود.

[1] المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، 1426هـ- 2005م، ص328 .

[2] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة ذات الرقاع (3899).

[3] ابن حجر العسقلاني: فتح الباري، دار المعرفة، بيروت، 1379هـ، 421/7.

[4] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة ذات الرقاع (3899).

[5] البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب قول النبي : "نصرت بالرعب مسيرة شهر" (2815).

[6] البخاري: كتاب الجهاد والسير، باب من علق سيفه بالشجر في السفر عند القائلة (2753).

[7] البخاري: كتاب المغازي، باب غزوة بني المصطلق من خزاعة وهي غزوة المريسيع (3908).

[8] رواه أحمد (14971، 15227) ترقيم النسخة الميمنية، وصححه شعيب الأرناءوط.

[9] رواه أبو داود (198) ترقيم محيي الدين عبد الحميد، وأحمد (14745)، وحسنه الألباني في صحيح أبي داود برقم (182).

[10] ابن هشام: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا وآخرين، دار المعرفة، بيروت، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص209.

[11] المباركفوري: الرحيق المختوم ص329، 330.

سبب عمره ای قضاء

و سبحان الله، در آخر سال هفتم هجری الله عز و جل مسلمانان را چیزی را عطاء نمود که در شوق آن ذوب شدند. و آن داخل شدن به مکه ای مکرمه برای ادای عمره بود. و از بنود صلح حدیبیه بود که مسلمانان می توانند بعد از یکسال، در آخر سال هفتم هجری دوباره برای عمره به مکه بر گردند. و همرایشان جز سلاح مسافر سلاحی نباشد. و اهل مکه بکلی از مکه خارج می شوند، و بلد حرام را برای مدت سه روز متواصل برای مسلمانان رها می گذارند.

و ماه ذی القعده ای سال هفتم هجری رسید. و در مدینه ای منوره در باره ای این عمره ای عظیم اعلان شد. و رسول الله (ص) امر نمودند که کسی که شاهد صلح حدیبیه بود از این عمره باز نماند. و تفصیلات بسیار مهم این عمره ای مبارك شروع می شود.

و در حقیقت از ما به وقفه ای بسیار مهمی احتیاج دارد. در این عمره ای مبارك دو هزار نفر از صحابه (رض) خارج شدند. آن غیر از زنان و اطفال بود. یعنی همه کسانیکه صلح حدیبیه را شاهد بودند رفتند، الا کسانیکه شهید شده بودند. و همرایشان مردم دیگر هم خارج شدند. می دانید که در حدیبیه چهارده صد صحابه موجود بودند. این بار دو هزار نفر هستند.

و در کاروان با شکوه با سلاح کامل خارج شدند برادران و خواهرانم. و با اینکه رسول الله (ص) با قریش توافق نموده بودند که با سلاح مسافر خواهند آمد، الا اینکه ایشان (ص(از غدر قریش در أمن نبودند. پس با سلاح کامل خارج شدند. با تیر و نیزه و زره، مثلیکه برای جنگ خارج شده باشند. لاکن تمام این اشیاء را در خارج مکه رها خواهند کرد تا در وفا کردن به عهد خود تنها با سلاح مسافر داخل شوند (ص). پس دو امر را یکجا نمودند. اخذ کردن از اسباب و حمایت نمودن آن دو هزار نفر، در عین زمان بخاطر عهد خود با قریش با سلاح مسافر به مکه داخل شدند.

و در ذي الحُلَيفه یعنی آبار عليّ (تلفظ أَبيار علي) احرام بسته کردند. و در طول راه از ذي الحُلَيفه تا مکه ای مکرمه ایشان و اصحاب ایشان (ص) تلبیه می گفتند. و توجه کنید که راه بسیار طویل است. تقریباً ده روز تلبیه گفتن متواصل. و به مکه ای مکرمه رسیدند. و سبحان الله، این لحظه از عظیم ترین لحظات سیرت است. براستی لحظه ای با شکوهی است. بعد از هفت سال کامل هجرت، و ترك محبوب ترین بلاد در قلب رسول الله (ص) حبیب (ص) به بلد حبیب خویش مکه بر می گردند.

روز ها می گذرد برادران و خواهرانم. همه روز ها خواهد گذشت. با شرینی اش و با تلخی اش می گذرد. با سعادت اش و با غم هایش می گذرد. می گذرد. و العاقبةُ للمتقین. فرق در حال مسلمین هفت سال قبل و مسلمین حالا مانند زمین و آسمان است. رسول (ص) هفت سال قبل از مکه تحت مراقبت و در خوف در حالتی که گاهی اینجا و گاهی آنجا پنهان می شدند هجرت نمودند، بقدر توانائی آثار خود را می پوشانیدند.

و امروز رسول الله (ص) به مکه داخل می شوند در حالیکه برای همه اعلان نموده اند که ایشان خواهند آمد. آن اعلان تنها به اهل مکه نیست، بلکه برای تمام اهل جزیره است، بلکه شاید برای تمام عالم بوده باشد.

رسول (ص) و صحابه داخل بیت الحرام می شوند

رسول الله (ص) و رفیق شان صدیق، و عامر بن فُهَیره، و راهنمای مشرك عبدالله بن أُرَیقِد هفت سال قبل از مکه خارج شدند، تنها چهار نفر بودند که تقریباً به نظر نمی خوردند. و امروز رسول الله (ص) با دو هزار نفر در مظاهره ای ایمانی عظیم بر می گردند، غیر از زنان و اطفال. و آواز تلبیه در هر طرف صحرا بلند است سبحان الله. برای تمام خلق اعلان می کنند، همه ای خلق، که لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ

لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لاَ شَرِيكَ لَكَ. حقاً لا شريك لك. حقاً ثناء همه اش الله راست. و حقاً که مُلك (یعنی پادشاهی) همه اش الله راست. و دلیل اش همین عمره ایست که در باره اش صحبت می کنیم. هفت سال قبل تمام اهل مکه در هر گوشه و کنار برای جستجوی رسول الله (ص) خارج شدند تا ایشان را به قتل برسانند.

حالا تمام اهل مکه خارج شدند، لاکن به کوه های مکه و وادی های مکه خارج شدند تا راه را برای رسول الله (ص) صاف نمایند. سبحان الله، تا ایشان به مکه تلبیه گفته با سر بلند، محاط با پیکری از مسلمانان مسلح، با عظیم ترین تشریفاتی که مکه در تاریخ خود آنرا ندیده بود برای عمره داخل شوند. اهل مکه سبحان الله، با کفائت مراقبت ایشان و صحابه را می کنند در حالیکه ایشان شعائر عمره را به طریقهٔ مسلمانان اداء می کنند.

و این از عظیم ترین واقعات سیرت نبوی است. و این واقعه، این عمره سر آغاز روانی عجیبی خواهد بود برای آنچه که یك سال بعد واقع خواهد شد وقتیکه رسول الله (ص) به مکه فاتحانه داخل خواهند شد. و شاید قضیه ای فتح مکه برادرانم در تخیل بسیار از صحابه مشکل به نظر می رسید. مکه بزرگترین شهر های جزیره بود. بلکه بزرگترین شهر های عالم بود. و قریش عزیز ترین قبیله در عرب بودند.

بسیار مشکل به نظر می رسید که مسلمین با لشکر بیایند و بالای مکه حمله کنند. و با قریش در داخل خانه ای ایشان جنگ کنند. آن موضوع از تصور بسیاری کسان بسیار بعید بود. لاکن بعد از این عمره وضع مختلف شد. مسلمانان اهل مکه را دیدند که بدون مقاومت راه را برایشان خالی می کنند. و دیار خود را برای سه روز مکمل ترك می کنند. و تنها با حسرت در مراقبت شان اکتفاء می کنند. و هیچ چیزی کرده نمی توانند. شکی نیست که مسلمانان هم حیرت قریشی ها را در دیدن قدرت مسلمانان ملاحظه کردند. و بر ماست برادران و خواهران تا در این حیرت قریش وقفه ای

بگیریم. رسول الله (ص) می دانستند که مردمان زیادی حیران نمی شوند الا با قدرت و زور. غیر از خود را محترم نمی شمارند تا اینکه او را محکم و قوی، شدید و عزیز بیابند. و راست گفت عثمان بن عفان (رض) وقتیکه گفت: إن الله لیزعَ بالسلطان ما لا یزعُ بالقرآن"[1]. الله چیزی را که توسط قدرت منتشر می کند با قرأن منتشر نمی کند.

اهل مکه از شنیدن آیات کریمه ای حیرت انگیز قرأنکریم امتناع کردند، با تمام علم شان که قرأن معجز است. و فوق طاقت بشر است. و نمی توانند مثل آنرا بیاورند ولو که همه یکجا شوند. از این قرأن عظیم امتناع کردند. لاکن در ناحیه ای دیگر در مقابل قدرت مسلمانان تماماً در حیرت افتادند. و رسول الله (ص) این کلام را خوب می دانستند.

رسول الله (ص) خواستار تظاهر نمودن قدرت مسلمانان بودند. از آن جمله مثلاً یکی این بود که ایشان از مدینه ای منوره با سلاح کامل آمدند. لاکن طوریکه گفتیم در عهد بکلی وفا نمودند. سلاح را در سریه ای از صحابه که از دو صد نفر تشکیل شده بود در خارج مکه گذاشتند. در رأس شان محمد بن مَسلَمه (رض) بود.

و بعد از اینکه از عمره انتها یافتند، آن حراس را با مجموعه ای دیگری از مسلمانان تبادله نمودند تا آنها هم مانند همه صحابه عمره کرده بتوانند. لاکن مسلمانان از اول مدینه تا مکه با سلاح سَیر می نمودند. و آنها طبعاً می دانستند که چشمان قریش باز است و موقف را مراقبت می کنند.

براستی وقتیکه چشمان قریش دیدند که رسول الله (ص) با سلاح و قوت بزرگ لشکر صحابه آمده اند، نه با قوت عمره کنندگان، برای رسول الله (ص) احوال فرستادند که ایشان وعده کرده بودند که با سلاح مسافر خواهند آمد. رسول الله (ص) برایشان گفتند که ایشان بر وعده ای خویش ایستاد

هستند (ص). و سلاح را در خارج مکه خواهند گذاشت. لاکن بالای خویش و لشکر خویش از غدر قریش در أمن نبودند. از اسباب اخذ می نمایند (ص).

پس کاملاً مجهز رفتند تا در قلب های قریشی ها رهبت و خوف بیاندازند. چیز دوم اینکه رسول الله (ص) بر سر شتر (قصواء) خود سوار به مکه در حالتی داخل شدند که مسلمانان در اطرافشان شمشیر های خود را برای حمایت ایشان از مشرکان و از غدر قریش ظاهر نموده طوری ایشان را احاطه نموده بودند. مثل اینکه دستبند دور دست را احاطه کند.

سوم اینکه مسلمانان در حالتی داخل مکه شدند که همه ایشان یك صدا تلبیه می گفتند، لبیك الهم لبیك. و میخواهم که آنرا تخیل کنید که دو هزار مردان شدید در وقت داخل شدن به مکه با آواز بلند تلبیه می گویند. در مکه این منظر اولین بار است که دیده می شود.

چیز چهارم بسیار مهم است. عبدالله بن رواحه انصاری (رض) در جلو صفوف مسلمانان روان بود. در حالیکه شعر می سرائید. شاید تعجب کنید که در مثل این موقف شعر چه معنی دارد. شعر نزد عرب برادران و خواهرانم، وسیله ای اول برای اعلام بود. وقتیکه شعر سرائیده می شد، همه ایستاد می شدند و به آن گوش می دادند.

و عبدالله بن رواحه آن موقف را خوب می دانست. و از اشعاری که داشت چیزی را که برای اظهار نمودن قدرت مناسب بود انتخاب کرد. و از آنچه که در شعر خود گفت، و شعر اش در ترمذی و نسائی از أنس (رض) روایت شده است. و حدیث حسن و صحیح است. گفت:

خَلُّوا بَنِي الْكُفَّارِ عَنْ سَبِيلِهِ *** الْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ

ضَرْبًا يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ *** وَيُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ.

راه ایشان را باز کنید او کفار، امروز برای نازل شدن ایشان شما را ضربه می زنیم. که سرها را از شانه ها جدا خواهد کرد و دوست دوست خود را فراموش خواهد کرد.

مضمون این شعر این است که عبدالله بن رواحه (رض) راه را برای رسول الله (ص) صاف می کند. و بطور واضح و صریح اعلان می کند که هرکسی که خود را برای غداری کردن با ایشان (ص) اختصاص داده است سرش را خواهم زد. عمر بن الخطاب (رض) آنرا تحمل کرده نتوانست و برای عبدالله بن رواحه گفت در حرم الله شعر می گوئی؟

لاکن سبحان الله، رسول الله (ص) می دیدند که عبدالله بن رواحه (رض) مقصد اش چه است. و بطور خاص طرز تفکر قریش را و بطور عام طرز تفکر عرب را درك می کردند. برایش گفتند: خَلِّ عَنْهُ، فَلَهُوَ أَسْرَعُ فِيهِمْ مِنْ نَضْحِ النَّبْلِ" [۲] بگذار اش یاعمر که این بیت ها بطرف شان تیز تر از انداختن تیر است. سبحان الله، پس این براستی از قویترین اسلحه بود که به مواجهت قریش گفته می شد. پس این چیز چهارم بود.

پنجم : رسول الله (ص) مسلمانان را امر نمودند که در سه اشواط (یعنی دور های) اول عمره تیز بروند. یعنی چه؟ یعنی مانند عسکری معروف سه دوره ای اول را به دَوِش بروند. و آن بعداً سنت دائمی شد. این دوِش و این طریقه ای عسکری در سیر قدرت و جدیت مسلمانان را ظاهر می نماید.

چیز ششم، همچنان رسول الله (ص) به ایشان امر دادند که شانه های راست خود را هم از خلال لباس احرام ظاهر بسازند. تا قریش قوت عضلاتی شان را ببینند. و در روایتی گفته اند: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَرَاهُمُ الْيَوْمَ مِنْ نَفْسِهِ قُوَّةً [۳]. الله بالای کسی رحم کند که امروز از خود قوتی را برایشان نشان می دهد. این کار های آخر را رسول الله (ص) بخاطری نمودند که در مکه اشاعه شده بود که مسلمانان را در مدینه تب ضعیف ساخته است.

پس وقتیکه مشرکان قوت مسلمین و عضلات و سرعت شانرا دیدند گفتند: هؤلاء الذین زعمتم أن الحُمَّی قد وهنتهم، هؤلاء أجلد من کذا وکذا" [٤]. اینها را که به زعم شان می گفتید که تب آنها را ضعیف ساخته است، قویتر از فلان و فلان هستند. سبحان الله، براستی أثر بزرگی در قلب های مشرکین گذاشت. قدرت و عزت و سیادت برادرانم.

چیز هفتم اینکه رسول الله (ص) در این سه روز با مسلمانان پنج وقت نماز را در حرم در جماعت خواندند. و تصور کنید نماز دو هزار نفر را، غیر از زنان و اطفال به طریق واحدی با تکبیر و تحمید، و به قیادت منظم رسول الله (ص)، واقعاً صورت بسیار زیاد مبهری برای تمام مردم. طبعاً مشرکین برای بار اول این جماعت بزرگ را دیدند که به این صورت نماز می خواندند.

چیز هشتم، و بسیار زیاد مهم. رسول (ص) بلال (رض) را امر دادند تا از بالای کعبه آذان بدهد. سبحان الله، آن یك تکان روانی ای عمیقی بود برای مشرکین. دیدند که بلال حبشی که خرید و فروش می شد، و در سرك و کوچه های مکه عذاب می شد، و در گلویش با ریسمان می بندیدند و او را در کوچه های مکه می گشاندند، و بالایش تمسخر می کردند و با گذاشتن سنگ بزرگ در سینه اش او راعذاب می کردند طوریکه می دانید، آن مرد حالا بالای کعبه، بالای عظیم ترین جای در روی زمین بالا شده است، بعد از اینکه الله عز و جل او را با اسلام عزت بخشید، و آذان مسلمانان را می دهد.

این امر سبحان الله، قریش را تماماً از اعماق به لرزه در آورد. و توجه کنید که او آذان مسلمانان را می دهد. و برگردید به معنای کلمات أذان سبحان الله، که در آن مُواطن زیادی از عزت موجود است، مانند تکبیر الله عز و جل و شهادت به وحدانیت او، و شهادت به نبوت رسول (ص)، تا به آخر آذان. واقعاً کلماتی است که در قلب های تمام کسانی از غیر مسلمین که آنرا مشاهده می کنند رهبت و جلال را می اندازد.

چیز نهم تعاملات رسول الله (ص) با همه ای مؤمنین در مقابل مشرکین بود. با چشمان خود خضوع و بُرده باری صحابه را با رسول الله (ص) دیدند. با وقار شمردن و اجلال نمودن رسول (ص) را توسط ایشان دیدند. چیزی را که قبلاً عروه بن مسعود الثقفی در روز صلح حدیبیه برایشان گفته بود امروز با چشمان خود دیدند. دانستند که صف اسلام صف واحد کننده، قوی، کاملاً مطیع زعیم واحد است، و ایشان رسول (ص) هستند.

چیز دهم، رسول الله (ص) این صورت و معرفی با شکوه و قوی را با ازدواج با سیده میمونه بنت الحارث رضی الله عنها خاتمه دادند. این ازدواج دلیل بر اینست که ایشان زندگی بسیار طبیعی را در مکه بسر بردند. نه می ترسیدند و نه تحت مراقبت بودند. و نه در ظروف غیر طبیعی زندگی می کردند، سبحان الله. بلکه ازدواج نمودند، و تجلیل نمودند و محفل عروسی به پا نمودند، بلکه به بسیار ساده گی، (ایشان از حکمت سیاسی خالی نیستند) مشرکین را در تجلیل آن و برای خوردن در ولیمه دعوت نمودند، سبحان الله. لاکن مشرکین آنرا قبول نکردند. پیغام را فهمیدند. فهمیدند که ایشان در مکه طوری زندگی می کنند مثلیکه مملکت ایشان است نه مملکت آنها.

طبعاً آن به اضافه ای این که سیده میمونه بنت الحارث رضي الله عنها از قبیله ای بنی عامر بود که قبیله ای بسیار زیاد عزتمند بود، و بالای عرب بر این افتخار می کردند که آنها از قبائل بسیار کمی هستند که زن واحدی هم از آنها اهانت نشده است و به لکه و بدنامی متهم نشده است، و از آنها اسیری گرفته نشده است. آن اعلان ارتباط از طریق نسب بین رسول الله (ص) و یك قبیله ای قوی بود.

و با آن زمین واقعاً در اطراف مشرکین کوچکتر می شد. و اگر اینرا هم به آن اضافه کنید که سیده میمونه بنت الحارث خاله ای خالد بن الولید بود (رض)، طبعاً در آن ساعت مشرك بود. و خواهر أُم الفضل خانم عباس بن عبدالمطلب و از عظیم ترین نسب عرب بود. و می گفتند آنها از نگاه أصهار

(یعنی خُسُر خیل) عظیم ترین مردم بودند. ارتباطات انسانی شان در مکه سبحان الله براستی بزرگ و پیوسته بود. پس این ازدواج رسول الله (ص) واقعاً يك ازدواج سیاسی و اجتماعی و دعوی و حکیمانه بود. و وقت آن سبحان الله در غایت حکمت بود.

این ازدواج بالغ ترین أثری را بالای مشرکین مکه داشت. پس این چیز دهم بود. که رسول الله (ص) بر آن تحفظ نمودند تا قدرت و زور مسلمانان را در مقابل مشرکین قریش ظاهر نمایند. (و تلك عَشَرَةٌ كاملة) و آن ده چیز کامل شد.

با این امور سهم های مسلمانان به آسمان بلند شد. عزت مسلمانان ظاهر گشت. در این هفت سال های اخیر این عمره براستی از بزرگترین اعمال محسوب می شد. و این عمره به نام های بسیاری معروف شد. که از آنها عمره ای قضاء، عمره ای قضيِّة، عمره ای قِصاص، عمره ای صلح، است. تمام این اسماء اسم همین عمره است. عمره ای سال هفتم هجری.

رسول (ص) سیاست فشار را بالای غطفان ادامه می دهند

و بعد از این عمره ای مبارکه رسول الله (ص) سر از نو به غطفان سریه ها را فرستادند. دو سریه را به آنها فرستادند. یکی در ذي الحجة هفتم هجری، یکی هم در صفر هشتم هجری. و سیاست فشار بالای غطفان ادامه یافت تا که جدیت و زور مسلمانان را فهمیدند.

---

[1] ابن كثير: البداية والنهاية، تحقيق علي شيري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، الطبعة الأولى 1408هـ- 1988م، 12/2.

[2] رواه النسائي (2873(ترقيم عبد الفتاح أبي غدة، والترمذي (2847(ترقيم أحمد شاكر، وصححه الألباني.

[3] ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة، بيروت، 1396هـ- 1971م، 430/3

[4] رواه مسلم (1266(، وأبو داود (1886(، وأحمد (2686(

اسلام آوردن سه بزرگ مردان صحابه

لاکن در ماه صفر سال هشتم هجری چیز بسیار مهمی اتفاق افتاد که به وقفه ای بزرگی و مهمی احتیاج دارد. حادثه ای بزرگی اتفاق افتاد. و آن از بزرگترین ثمر های حدیبیه و از بزرگترین ثمر های عمره ای قضاء بود. آن حادثه لحظه فارق بود، نه تنها در تاریخ مکه، و نه تنها در تاریخ جزیره عربی، و نه در تاریخ عالم در أنوقت، لاکن در تاریخ انسانیت و تا روز قیامت، واقعاً.

اگر در این حادثه و آثار این حادثه بالای زمین بصفت عام در عمق زمان و مکان تدبر کنید، آثاری را از آن خواهید یافت که انتها ندارد. این حادثه ای بزرگ إسلام آوردن خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحة بود رضوان الله علیهم أجمعین.

سه نفر از بزرگ مردان مکه، سه نفر از بزرگ مردان زمین به صفت عام. این سه نفر نه تنها در ماه صفر سال هشتم هجری مسلمان شدند، بلکه همه در یك روز واحد مسلمان شدند. نصر بسیار زیاد بزرگ برای اسلام و مسلمانان. رسول الله (ص) در تعبیر آن گفتند: "رَمَتْكُمْ مَكَّةُ بِأَفْلاَذِ كَبِدِهَا" [١] مکه توته های جگر خود رابرایتان انداخت.

خلاصه ای کسانی که در مکه بودند، این سه نفر بودند. واقعاً یك نقطه ای محوری در سیرت نبوی، و نقطه ای محوری در زمین بصفت عام. ببینید به آثاری که در زمین توسط دستان خالد بن الولید و عمرو بن العاص رضی الله عنهما رخ داد. چیز بسیار بزرگی بود برادرانم. عراق فتح شد، و فارس فتح شد، و بلاد ماوراء ألنّهر فتح شد، و ارمینیا فتح شد، بلاد بسیار زیادی در آسیا فتح شد، شام فتح شد. تمام آن بدستان خالد بن الولید (رض). و همینطور فلسطین و مصر بدستان عمرو بن العاص (رض) فتح شد.

تعداد مسلمانانی را تصور کنید که در این ممالك مسلمان شدند. چقدر اعمال صالحه و چقدر جهاد في سبيل الله، و چقدر دعوت به الله عز و جل را، و چقدر علم و اضافه های انسانی را انتشار دادند. تمام این همه در ترازوی حسنات این دو قهرمان بزرگ خالد بن الولید و عمرو بن العاص رضی الله عنهما شامل است. واقعاً که در سال هشتم هجری مسلمانان دست آورد های بزرگی را نائل شدند. اضافه شدن این دو نفر به دولت اسلامی واقعاً از قوی ترین اضافات بود در تاریخ اسلام. رسول الله (ص) در احادیث خویش و در معاملات خویش به این دو نفر اهمیت زیادی می دادند.

بدرجه ایکه خالد بن الولید را لقبی را دادند که نه قبلاً و نه بعد از او به کسی دیگری داده بودند. او را سیفَ الله نامیدند، سیفَ الله مسلول. و در باره ای عمرو بن العاص کلماتی را گفته اند که در باره ای غیر اش نگفته اند. گفتند (ص): "أَسْلَمَ النَّاسُ، وَآمَنَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ" [٢] مردم اسلام آوردند، و عمرو بن العاص ایمان آورد.

سبحان الله. و حدیث صحیح است. آنرا احمد و ترمذی رحمهما الله از عُقبه بن عامر روایت کرده است. و البانی (رح) آنرا حسن قرار داده است. کلمه ای بزرگی است در باره ای این قهرمان بزرگ عمرو بن العاص. و در حدیثی که ترمذی از طلحه روایت کرده است و البانی آنرا صحیح قرار داده است، گفته اند: "عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مِنْ صَالِحِي قُرَيْشٍ" [٣] عمرو بن العاص از صالحین قریش است. طبعاً این کلام بزرگترین جوابیست برای کسانیکه در باره این دو صحابی های جلیل القدر و بزرگ طعن گفته اند. کسانی که سبحان الله چندین ممالك را فتح کردند.

نمی گویم که بدستان شان صد ها هزار نفر به اسلام داخل شدند، و لاکن ملیون ها نفر از بشر داخل شدند. و نه تنها در زمان شان بلکه تا بحال. تمام مسلمین در هر گوشه، در فلسطین، در عراق، در مصر، در شام، در غیر آن از ممالك دنیا، تمام شان سبحان الله مدیون فضل این دو قهرمانان هستند. امری خارج از تصور است. لحظه ای از بزرگترین لحظات تاریخ اسلامی.

اسباب اسلام أوردن قهرمانان بزرگ خالد و عمرو

لازم است اسلام آوردن این دو قهرمان را مطالعه کنیم. لازم است بدانیم چرا بعد از سال های طویل صدّ راه و دوری از دین الله عز و جل اسلام آوردند. اسلام آنها واقعاً از ما به وقفه و تحلیل احتیاج دارد. چیزیکه آنها را به اسلام آوردن کشانید، حیرت شان به قوت اسلام بود. و حیرت شان به عظمت رسول الله (ص) بحیث یك قائد بود. آنها همه از رهبران نظامی بودند.

سوار کاران و سلحشوران عرب بودند. لاکن او خود را در مقابل قائد بارع (یعنی چیره دست) و عظیمی یافت که قبل از آن ندیده بود. حتی در جنگ أُحُد برادران و خواهرانم، سیدنا خالد در طرحی را که رسول الله (ص) وضع کرده بودند تماماً ناکام شده بود، الا تا وقتیکه تیر اندازان از امر رسول (ص) تخلف ورزیدند.

و خالد بن ولید (رض) آنرا می دید، و می دانست که اگر مخالفت تیر اندازان نمی بود، خالد بن ولید نمی توانست با مسلمانان از عقب شان جنگ کند. و با فرار کردگان فرار می کرد. ، در احزاب به مدینه داخل شده نتوانست. و از حدیبیه برگشت و نتوانست با مسلمین جنگ کند. پس خالد (رض) دید که یکبار و دو بار و سه بار در مقابل رسول الله (ص) ناکام شد. و در توانائی و زور و طرح ریزی رسول (ص) بکلی در حیرت شده بود.

فوق آن در اخلاق رسول الله (ص) بحیث یك داعیه و انسان حیران ماند که در بین مردم با مبادی و قیم معینی برخورد می کنند و در آن تخلف نمی کنند. عادتاً اشخاص نظامی بر خلاف تمام قیم و اخلاق رفتار می کنند. لاکن خالد بن الولید در رسول الله (ص) غیر آنرا مشاهده می کرد. مرد نظامی حکیم، قائد قوی را مشاهده می کرد که با آنهم دارای اخلاق حمیده کامل بودند. و آنرا مشاهده کرد و با آن یکبار دو بار و سه بار و ده بار و بیست بار تعامل کرد. و در طول حیات شان (ص)

صادق الأمین بودند. که ابو سفیان با وجود عداوت اش با ایشان در مقابل زعیم روم هرقل یك کلمه ای منفی هم گفته نتوانست.

در درجه ای اول ایشان یك قائد اخلاقی بودند. پس خالد (رض) بکلی متعجب شده بود، و همچنان عمرو بن العاص (رض) به شخصیت رسول (ص) متعجب شده بود. و همین بعداً آنها را به اسلام آوردن کشانید. لاکن قوت مسلمانان که در صلح حدیبیه و عمره ای قضاء ظاهر گشت بزرگترین أثر را در سرعت طرح اسلام آوردن این دو بزرگ مرد خالد و عمرو رضی الله عنهما داشت.

قصه ای اسلام آوردن خالد بن الولید (رض)

بیائید ببینیم که چطور اسلام آوردند. چطور فکر کردند. خالد بن الولید (رض) بعد از خارج شدن رسول الله (ص) از مکه ای مکرمه بعد از عمرة القضاء (یعنی در اواخر سال هفتم هجری) بین مشرکین ایستاد شد و به همه کلام عجیبی و غریبی را گفت. گفت: لقد استبان لکل ذي عقل أن محمدًا لیس بساحر ولا شاعر، وأن کلامه من کلام رب العالمین [٤]. به تمام عقلمندان آشکار شد که محمد نه ساحر است و نه شاعر، و کلام اش از کلام رب العالمین است.

سبحان الله. روز ها قرانکریم را شنید، و گفتار رسول الله (ص) را شنیده بود. لاکن حالا قدرت و عزت اسلام را دید و به آن تعجب کرد. پس در آنجا بلند شد و این کلمات را گفت در حالیکه مطلقاً او از بزرگترین زعمای عرب بود. و دایماً در تمام معرکه های قریش قائد سوارکاران می بود. و شاید همین اسلام آوردن اش را تا اینوقت به تأخیر انداخته بود.

خالد بن ولید (رض) وقتیکه اسلام آورد چهل و هفت سال عمر داشت. چهل و هفت سال، در طول این دوره، زعیمی و قائدی برای قریش بود. شکی نیست که او بر از دست دادن مکانت خود خوف داشت اگر به اسلام می پیوست. بدون شك که در لشکر مکی و در میان عرب برایش

مکانت مرموق (یعنی برجسته) ای بوده است. خوف داشت که این مکانت ضایع خواهد شد. و طبعاً به اضافه ای اینکه پدرش الولید بن المغِیره از شدید ترین دشمنان دعوت اسلامی بود.

لاکن خالد بن الولید حالا تغییر نموده است. بر قدرت اسلام متعجب شده است. و بیشتر و بیشتر از آن به رسول الله (ص) متعجب شده است. و این او را به گفتن کلماتی کشانیده است که رغبت اش را در داخل شدن به اسلام تعبیر می کند. بعداً در تعلیق به این کلمات گفت: " فحقٌّ لكل ذي لبٍّ أن يَتَّبِعُه" [٥] پس حق هر کسی که دارای لُب (یعنی حس و شعور) است تا از او پیروی کند. سبحان الله، این کلام خطرناکی است در بین قریش. ابو سفیان این کلام را شنید. پس بسرعت او را نداکرد تا بداند که براستی آنرا گفته است یا نه. پس خالد صحت آنچه را که گفته بود تأکید نمود. و همان کلمات را در مقابل ابی سفیان تکرار کرد. ابو سفیان بالایش حمله کرد، نزدیك بود او را بزنند. عِکرمه آنها را جدا کرد. طبعاً عکرمه در آن ساعت مشرك بود. و عکرمه نزدیکترین کس به قلب خالد بن ولید بود. بین شان صداقت قدیمی موجود بود.

و کلام عجیبی دیگری را او به ابی سفیان گفت: مهلاً يا أبا سفيان، فوالله خفتُ للذي خفتَ أن أقول مثل ما قال خالد وأكون على دينه".

مهلت بده ابو سفیان، والله از آنچه که تو می ترسی من هم می ترسیدم تا بگویم آنچه را که خالد گفت و بر دین او باشم. سبحان الله، یعنی طوریکه تو می ترسی او ابو سفیان که کلام خالد بالای مردم تاثیر می کند، من هم از همین کلام می ترسیدم. بلکه من ترسیدم که خودم بر دین محمد خواهم بود بعد از آنچه را که در عمرة القضاء دیدم.

بعداً برایش گفت: "أنتم تقتلون خالدًا على رأي رآه؟! وهذه قريش كلها تابعت عليه، والله لقد خفت ألاّ يحول الحول حتى يتبعه أهل مكة كلهم. [٦]

شما با خالد بخاطر رأیش جنگ می کنید! و این قریش همه با او بیعت کرده اند، والله می ترسم که پیش از تغییر سال تمام مکه از او پیروی خواهد کرد. یعنی خالد تنها نیست. همه به رسول الله (ص) و لشکر مؤمنین در حیرت افتاده اند. این کلام صریحی است. (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا) و انکار آن کردند از روی ستمکاری و تکبر و باور داشته بوَد آنر دل های شان [النّمل: ١٤] این چنین رب ما در کتاب کریم خود فرموده است.

همه می دانستند که این دین حق است. و این رسول حق است (ص). و بآنهم کبر بعض شان شکست و از رسول الله (ص) پیروی کردند. و بعض شان به کبر و گمراهی خود باقی ماندند تا که بر آن مردند. و الحمد لله، تمام کسانیکه در این محاوره بودند بعداً اسلام آوردند. لاکن اسلام یکی شان از دیگر شان تأخیر نمود.

پس این بود موقف خالد بن الولید (رض). و فراموش نکنید که خالد بن ولید در روز حدیبیه کلام بزرگی را در حق مسلمین گفته بود. گفته بود: "إن القومَ ممنوعون" یعنی الله عز و جل آنها را پشتیبانی می کند. وقتیکه نماز خوف نازل می شد طوریکه آنرا در درس حدیبیه تفسیر نمودیم. پس خالد بن ولید می دانست که الله عز و جل آنها را با رعایت و عنایت بسیار خاصی پشتیبانی می کند. این همه در قلب خالد بن الولید أثر بزرگی داشت. لاکن چیز دیگر هم بالای خالد بسیار تأثیر نموده بود. وقتنکه در سال هفتم هجری لشکر مسلمین را دید که به مکه ای مکرمه برای عمره داخل می شدند. در اول آن منظر را تحمل کرده نتوانست. از مکه خارج شد.

خط الولید بن الولید برای برادرش خالد بن الولید

و الولید بن الولید برادر خالد بن الولید که از صحابه بود (رض) با رسول الله (ص) برای عمره به مکه آمده بود. پس وقتیکه داخل شد در جستجوی برادر خود شد تا او را در موضوع اسلام دعوت کند،

لاکن او را نیافت. پس برایش خط نوشت. در آن برایش نوشت: " بسم الله الرحمن الرحیم، أما بعد: فإني لم أرَ أعجبَ من ذهاب رأيك عن الإسلام، وعقلُكَ عقلُك! ومثل الإسلام يجهله أحد؟! وقد سألني رسول الله عنك وقال: (أَيْنَ خَالِدٌ؟) فقلت: يأتي الله به. فقال:"مِثْلُهُ جَهِلَ الإِسْلاَمَ؟! وَلَوْ كَانَ جَعَلَ نِكَايَتَهُ وَجَدَّهُ مَعَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَ لَقَدَّمْنَاهُ عَلَى غَيْرِهِ"، فاستدرك يا أخي ما قد فاتك من مواطن صالحة [٧]

من عجیب تر از دوری نظر ات از اسلام چیزی را ندیده ام، یعنی این قدر وقت طویلی که گذشت و تو در باره ای اسلام فکر نکردی، این امر عجیبی است. بعداً می گوید: و عقل ات عقل ات را! تو خالد بن الولید هستی. به اسلام اعتقاد نداری، و در باره اش فکر نمی کنی؟ بعداً گفت: آیا چیزی مثل اسلام را کسی نا دیده پنداشته می تواند؟

بعداً کلامی عجیبی را نوشته است. گفت: رسول الله (ص) در باره ای تو از من پرسیدند، و توجه کنید، این کلمات بالغ ترین أثر را در اسلام آوردن خالد بن ولید (رض) داشت. رسول الله (ص) از الولید بن الولید پرسیدند: (خالد کجاست؟) گفتم:(این کلام الولید است) گفتم الله او را خواهد آورد. پس گفتند: " آیا کسی مثل او اسلام را نادیده می گیرد؟" یعنی چطور خالد با این عقل برتر خود در باره ای اسلام فکر نمی کند؟

بعداً کلام زیبائی را گفتند. گفتند اگر غرض و زحمت خود را همرای مسلمانان علیه مشرکین بخرج برساند برایش بهتر خواهد بود و او را از غیر او مقدم تر خواهیم شمرد.

یا الله، به حکمت نبوی ببینید. یعنی رسول الله (ص) برای خالد (رض) می گویند، اگر قوت ات را با قوت مسلمین اضافه نمائی، معنایش این نیست که تابع هستی. نه، بر دیگران ترا مقدم تر قرار می دهیم. تو قائد هستی. تو سلحشور عظیم هستی، تو مجاهد بزرگ هستی. این قوت را با قوت اسلام

اضافه کن و برایت بر مسلمانان سبقت خواهد بود اگر چه که قبل از تو به اسلام داخل شده باشند، لاکن تو مکانتی داری که حفظ خواهد شد. و وضعی داری که در دوره ای جدید اسلامی ات استقرار خواهد داشت. این کلمات برادرانم به قلب خالد بن ولید رسید (رض). و آن الفت دادن بسیاز زیاد بزرگی است از رسول حکیم (ص) به قلب خالد. نه قیادت ات ضایع خواهد شد و نه سیادت ات و نه هیچ چیز ات. این الفت دادن به قلب اش است (رض). و غنیمت شمردن امکانیات و استعداد اش است. این است حکمت حقیقی.

بعداً الولید بن الولید (رض) می گوید: پس به خطای خود اعتراف کن برادرم که چه فرصت های را از دست دادی. یعنی در جنگ های بسیاری به تو احتیاج داشتیم. و فرصت های صالحه ای زیادی را از دست دادی. پس برادر خود را تشویق می کند تا دیگر وقت را ضایع نکند. این کلمات در قلب خالد بن ولید جا گرفت. بشنوید که چه می گوید وقتیکه خط را گرفت.

گفت: "فلما جاءني كتابه نشِطت للخروج، وزادني رغبة في الإسلام، وسرّني مقالة رسول الله " ثم قال خالد: "وأرى في النوم كأني في بلاد ضيقة فخرجت إلى بلد أخضر واسع، فقلت: إن هذه لرؤيا" [٨].

وقتیکه خط بمن رسید، شوقم برای خارج شدن زیاد شد، و رغبتم به اسلام زیاد شد. و گفته ای رسول الله (ص) مرا سرور بخشید. بعداً خالد بن ولید (رض) می گوید، (و می بینیم که چطور الله سبحانه و تعالی قلب های مردم را می گشاید.)

گفت: پس خواب دیدم مثل اینکه من در یك سر زمین تنگ هستم و به سر زمین سر سبز و وسیع رفتم. پس گفتم این همان خواب است. و تفسیر خواب را فهمید که خارج شدن از شرك به ایمان بود.

خالد بن الولید به مدینه ای منوره هجرت می کند

مهم اینکه وقتیکه خالد بن الولید نزد رسول الله (ص) هجرت نمود، گفتم، (کلام خالد بن الولید است) گفتم همرای که نزد رسول الله (ص) بروم؟ نمی خواهد تنها برود. پس صفوان بن أُمیه را دیدم. گفتم: یا أبا وهب، أمَا تری ما نحن فیه، إنما نحن أکلة رأس [۹].

یا أبا وهب، آیا نمی بینی که در چه حال هستیم، ما آنقدر کم هستیم که یك سر شتر برای ما کافیست. و محمد بر عرب و عجم ظهور نموده است. پس اگر نزد محمد برویم و از او متابعت نمائیم. ولی صفوان شدیداً إبا ورزید و گفت: اگر جز من یکنفر دیگر هم از قریش نماند، از او متابعت نخواهم کرد. طبعاً صفوان بن أمیه کشته داده است. پدرش أمیه بن خَلَف کشته شده بود.

طبعاً در نسبت خالد بن الولید هم حکایت همینطور بود. پدرش الولید بن المغیره در بدر به قتل رسید. لاکن الله عز و جل هر که را بخواهد هدایت می کند. و طبعاً صفوان بن أُمیه بعد از فتح مکه اسلام آورد. مهم اینکه خالد بن الولید میخواهد کسی همرایش برود. و وقتیکه این کلمات را از صفوان بن أمیه شنید، گفت این مرد کشته داده است. پدرش و برادرش در بدر به قتل رسیده بود.

بعد از آن با عِکرمه بن ابی جهل ملاقات کرد. و همان کلام را برایش عرض کرد. و او هم آنچه را گفت که صفوان گفته بود. و باز هم همان کلام را گفت. این مرد کشته داده است. پدرش ابو جهل به قتل رسید.

لاکن سبحان الله خالد بن الولید مأیوس نشد. نزد عثمان بن طلحه (رض) رفت. در آنوقت مشرك بود. و برایش همان چیزی را گفت که به دو دوست خود گفته بود. و طوریکه خالد می گوید: عثمان بسرعت اجابت کرد. یعنی مفکوره ای اسلام آوردن را قبول کرد. و هردو به رفتن به مدینه ای منوره اتفاق کردند. و براستی برای اعلان اسلام خود نزد رسول الله (ص) بطرف مدینه ای منوره رفتند.

قصه ای اسلام عمرو بن العاص

لاکن در راه سبحان الله عمرو بن العاص را دیدند. و وقفه ای می گیریم و کمی به عقب بر می گردیم تا قصه ای اسلام عمرو بن العاص را بدانیم. عمرو بن العاص برای مدت طویلی حیات خود مفکوره ای اسلام را رد می کرد. عمرو بن العاص وقتیکه اسلام آورد پنجا و هفت سال عمر داشت. دوره ای طویل حیات خود را در محاربه ای اسلام و مسلمین گذشتاند. یعنی از عمرش بیشتر از بیست سال گذشت و اسلام را رد می کرد. لاکن چه فکر عمرو بن العاص را تغییر داد؟ طبعاً موانع زیادی داشت و همچنان مثل خالد بن ولید در بین قریش مکانت بزرگی داشت.

و پدر اش العاص بن وائل از شدید ترین دشمنان دعوت اسلامی بود. پس او در خانه ای تربیه یافته بود که از اسلام و مسلمین کراهیت داشتند. از اینخاطر اسلام اش طول کشید. لاکن در باره ای تغییر فکر خود اش می گوید: وقتیکه با احزاب از خندق برگشتیم، مردانی را از قریش جمع کردم، آنها رأی مرا می خواستند و از من می شنیدند.

پس برایشان گفتم: والله من موضوع محمد را می بینم که نسبت به تمام موضوعات بسیار بلند خواهد رفت. یعنی بعد از احزاب دیدم که امور رسول الله (ص) بلند می رود و امور قریش بطرف سقوط روان است. قریش در هجوم مدینه ای منوره با ده هزار جنگجو ناکام شدند. آن انتصار بسیار بزرگی بود برای مسلمین. پس عمرو بن العاص که از حکیم ترین و زرنگترین عرب بود، گفته ای رسول الله (ص) را که: "الآنَ نَغْزُوهُمْ وَلاَ يَغْزُونَا" [۱۰] حالا ما همرایشان جنگ خواهیم کرد و نه آنها. این کلام را با چشمان خود ملاحظه می کرد.

می دید که روز های آینده برای مسلمانان و علیه قریش خواهد بود. پس گفت من یك نظر دارم در باره ای آن چه می گوئید؟ گفتند چه نظر داری؟ چه است آن نظر؟ گفت: نظر ام اینست که نزد نجاشی برویم. مکه ای مکرمه را با تمام دار وندارش ترك کرده به حبشه برویم. طبعاً می دانید که نجاشی دوست صمیمی عمرو بن العاص (رض) است. پس می گوید نظر ام اینست که نزد نجاشی برویم، و

نزدش باشیم، پس اگر محمد بالای قوم ما ظهور کرد نزد نجاشی می باشیم، این پسندیده تر است برای ما که زیر دستان او باشیم از اینکه زیر دستان محمد باشیم.

سبحان الله، می بینید کراهیتی را که در قلب اش برای رسول الله (ص) است؟ با اینکه محمد قریشی هستند (ص)، از یك قبیله هستند. عمرو بن العاص سَهمي قریشی بود. و رسول الله (ص) هاشمی قریشی بود. لاکن حکم نجاشی را قبول می کند، و حکم محمد (ص) را قبول نمی کند. بهر صورت، بعداً می گوید اگر قوم ما ظهور کند، ما را می شناسند، جز از خیر از ایشان چیزی بما نخواهد رسید. یعنی اگر قریش بالای مسلمانان منتصر شوند، عمرو بن العاص برخواهد گشت، و مکانت اش طوریکه بود نزد قریش محفوظ خواهد بود. طبعاً این موقف موقف بسیار منفی است. و سبحان الذی که او را به اسلام عزت بخشید. مهم اینکه دوستانش در این موضوع موافقه نمودند. و گفتند نظر همین است. پس گفتم چیزی را برای هدیه برایش جمع کنیم. محبوب ترین چیز نزد نجاشی (جلود) یعنی پوست بود.

از اینرو کمیات زیادی از جلود را برایش جمع نمودند و به نزد نجاشی سفر کردند. بعداً عمرو بن العاص می گوید: پس والله ما نزد او بودیم که عمرو بن أمیه نزدش آمد. عمرو بن أُمیه (رض) صحابی جلیل را رسول الله (ص) نزد نجاشی ارسال نموده بودند تا جعفر بن ابی طالب و اصحاب اش را بعد از صلح حدیبیه بیاورد.

وقتیکه عمرو بن العاص عمرو بن أُمیه را نزد نجاشی دید، در باره ای چیزی فکر کرد. فکر کرد که قتل عمرو بن أمیه را از نجاشی طلب کند. اگر او را قتل کند، دست اش نزد قریش بالا می شود. پس به نزد نجاشی داخل شد و برایش گفت: ایها الملك، من مردی را دیدم که از نزد ات خارج شد، و او رسول مردی است که دشمن ماست، پس او را بمن بدهید تا او را قتل کنم، چون او شریف زاده های ما را و خیار ما را (یعنی بهترین اشخاص) ما را مصاب کرده است.

یعنی مردم زیادی از ما را قتل کرده است. پس او را به ما بدهید تا بخاطر قتل مردمان ما او را قتل کنیم. لاکن عکس العمل نجاشی کاملاً خارج از تصور عمرو بود. نجاشی شدیداً قهر شد تا که عمرو بن العاص می گوید که از ترس اش اگر زمین شق می شد در آن داخل می شدم. بعداً برایش گفتم. ایها الملك، والله اگر می دانستم که از آن کراهیت داری آنرا از تو نمی خواستم. پس نجاشی گفت، توجه کنید که نجاشی مسلمانان شده بود و اسلام خود را پنهان می کرد. لاکن فرصت داشت تا عمرو بن العاص را دعوت کند. او می ترسید که دعوت خود را در داخل حبشه علنی بسازد تا مردم اش او را از کرسی حکومت بر طرف نکنند. لاکن عمر بن العاص دوست اش بود و ارتباط بین شان بسیار قدیمی است. پس میخواست خیری را که قبلاً برایش رسیده بود به او برساند. پس برایش گفت: آیا می خواهی که رسولِ مردی را برای تو بدهم که ناموس اکبر (یعنی جبرئیل) نزد ایشان می آید طوریکه نزد موسی می آمد تا او را بکشی؟

یعنی می خواهی که رسول رسول الله (ص) را بدست ات بدهم؟ بعداً عمرو بن العاص گفت گفتم: آیا او همان است؟ یعنی آیا او براستی از طرف رب العالمین مبعوث شده است؟ گفت: ویحك او عمرو از من اطاعت کن و از او متباعت کن که والله او بر حق است. و بالای مخالفان خود ظهور خواهد کرد (یعنی پیروز خواهد شد) طوریکه موسی بالای فرعون و لشکر اش ظهور کرد.

پس ناگهان سبحان الله، الله عز و جل در قلب عمرو بن العاص اسلام را داخل کرد. طبعاً آن در نتیجه ای تراکمات زیادی بود برادرانم. و او به رسول الله (ص) متعجب شده بود طوریکه قبلاً گفتیم. یکبار دو بار سه و ده بار به حیات رسول الله (ص) در تعجب افتاده بود. لاکن نفس اش بخاطر عادات و تقالید و تاریخ پدر اش با رسول الله (ص) او را اجازه نمی داد که ایمان بیاورد.

لاکن ناگهان حق در مقابل چشمان اش پدیدار شد. پس به نجاشی گفت: آیا بجای او بیعت ام را در اسلام تو می گیری؟ نجاشی گفت: بلی. پس دست خود را دراز کرد و در اسلام برایش بیعت کردم. [۱۱]

سبحان الله، یعنی عمرو بن العاص بدست نجاشی رحمه الله اسلام آورد. ببینید که به چه حدی از اسلام در گریز بود. به جائی فرار کرد که در آنجا مسلمان شد. در فرار بود تا بدستان رسول (ص) مسلمان نشود، بدستان نجاشی پادشاه حبشه مسلمان شد. امور بسیاز زیاد عجیبی است. (إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (بس) وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (یا محمد) هر آئینه تو راه نمی نمائی هر که را دوست می داری و لیکن خدا راه می نماید هر کرا خواهد و او دانا ترست براه یافتگان [القصص: ٥٦].

عمرو بن العاص به جزیره ای عربی میرود

و عمرو بن العاص اسلام آورد و خارج شد، و اسلام خود را از دوستان خود پنهان نمود. و آنها را گذاشت و به جزیره ای عربی بر گشت. و نیت رفتن نزد رسول الله (ص) را نمود تا اسلام خود را برایشان اعلان کند. و سبحان الله، به مکه ای مکرمه رسید و در آنجا کمی باقی ماند. بعداً بسوی مدینه ای منوره حرکت کرد. و او روان است سبحان الله و خالد بن الولید و عثمان بن طلحه را دید. و از خالد بن الولید پرسید: کجا میروی یا ابا سلیمان؟

خالد (رض) با منتهای صراحت و وضاحت گفت: والله لقد إستقامَ المِنسِم (یعنی راه واضح شده است) بعداً گفت و آن مرد، (ص) نبی است. میروم والله و اسلام می آورم، تا به کَی؟ عمرو بن العاص گفت: گفتم والله نه آمده ام مگر برای اسلام آوردن. سه سوار کار مکه در مقابل رسول (ص).

سبحان الله، سه نفر یکجا از مکه به مدینه ای منوره حرکت کردند تا به منطقه ای حَرَّه رسیدند. و در منطقه ای حَره رکاب های خود را به زانو نشستاندند. و آمادگی گرفتند برای آمدن نزد رسول (ص). ببینید که خالد (رض) چه می گوید، می گوید و از لباس های مناسب خود پوشیدم. سبحان الله، برای دیدار با رسول الله (ص) آمادگی می گیرد. بعداً نزد رسول الله (ص) می رفتم. روان بود که برادرش الولید بن الولید (رض) او را دید. و برایش گفت: أسرع؛ فإن رسول الله قد أُخبر بك، فسُرَّ بقدومك وهو ينتظركم. سرعت کن، به رسول الله (ص) از تو خبر داده شده است، پس از آمدن تان مسرور شده اند و در انتظار ات هستند.

سبحان الله، خالد می گوید:فأسرعت المشي، فطلعت عليه، فما زال يتبسَّم إليَّ حتى وقفت عليه، فسلمت عليه بالنبوة، فرد عليَّ السلام بوجه طلق، فقلت: إني أشهد أن لا إله إلا الله، وأنك رسول الله. پس در رفتار سرعت نمودم، و از ایشان مطلع شدم، و بطرف ام تبسم می نمودند، الله! بطرف ام تبسم می نمودند تا که در مقابل شان ایستاد شدم. پس با نبوت برایشان سلام دادم. و جواب سلام را با روی شاد برایم دادند. پس گفتم إني أشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله. پس گفتند:الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَاكَ، فَقَدْ كُنْتَ أَرَى لَكَ عَقْلاً رَجَوْتُ أَلاَّ يُسْلِمَكَ إِلاَّ لِلْخَيْرِ".الحمد للهِ که ترا هدایت کرد. در تو عقلی را می دیدم که امید وار بودم ترا تسلیم ندهد مگر در راه خیر.

گفتم: يا رسول الله، قد رأيتَ ما كنتُ أشهد من تلك المواطن عليك معاندًا للحق، فادعُ الله أن يغفرها لي. دیدید که شاهد چه واقعاتی ضد شما در دشمنی با حق بودم. پس به الله دعا کنید که آنرا بر من ببخشد. پس رسول الله (ص) گفتند: الإِسْلاَمُ يَجُبُّ مَا كَانَ قَبْلَهُ". اسلام چیز ما قبل خود را محو می کند.

گفتم: يا رسول الله " على ذلك" بآنهم. گفتند: "اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِخَالِدٍ كُلَّ مَا أَوْضَعَ فِيهِ مِنْ صَدٍّ عَنْ سَبِيلِكَ. [۱۲] الهی خالد را در هر چه که بر صد راهت کرده است. ببخش. بعداً خالد می گوید

عمرو بن العاص پیش شد رضی الله عنهما. بین عمرو بن العاص و رسول الله (ص) هم محاوری ای بسیار لطیفی صورت گرفت برادران و خواهران.

عمرو بن العاص گفت: وقتیکه اسلام در قلب ام داخل شد نزد نبی (ص) آمدم، و گفتم دست راست تان را بدهید تا با شما بیعت نمایم. پس دست را ست خود را دراز نمودند (ص) پس دست ایشان را محکم گرفتم. سبحان الله! گفتند چه شده است عمرو، چرا دست ات را محکم گرفته ای؟ گفتم: می خواستم که شرط بگذارم. گفتند به چه شرط می گذاری؟ گفتم که مرا ببخشید. سبحان الله. گفتند: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الإِسْلاَمَ يَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ، وَأَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ؟" آیا نمی دانستی که اسلام ما قبل خود را (یعنی گناهان را) از بین می برد، و هجرت ما قبل خود را از بین می برد، و حج ما قبل خود را از بین می برد؟ و عمرو بن العاص (رض) مسلمان شد.

بعداً عثمان بن طلحه پیش شد (رض). و او هم اسلام آورد. در حقیقت در باره ای عمرو بن العاص و خالد بن الولید صحبت نمودیم. و باید با عثمان بن طلحه هم وقفه ای بگیریم. عثمان بن طلحه (رض) از بنی عبدِالدار بود. حامل کلید های کعبه. اسلام آوردن عثمان بن طلحه اضافه ای سیاسی در منتهای قوت بود برای دولت اسلامی.

آنها برادران و خواهرانم واقعاً بزرگمردان و عظمای مکه بودند. خالد بن الولید بن المغیره، عمرو بن العاص بن وائل، و عثمان بن طلحه ای العَبدَری رضی الله عنهم، سه نفری واقعاً از بزرگترین سلحشوران در تمام تاریخ مکه بودند.

این آن واقعه ای بزرگی بود که در صفر سال هشتم هجری اتفاق افتاد. و آن مطلقاً از بزرگترین آثار حدیبیه و عمره ای قضاء بود. واقعاً! و از آثار و حاصلات این حادثه تا به این لحظات استفاده می کنیم، و تا روز قیامت استفاده خواهد شد که عظمت آنرا درك کرده نمی توانی مگر با آموختن

فتوحات اسلامی و دیدار آثاری بزرگی را که این بزرگمردان برای اسلام و مسلمانان ترک نمودند. رضی الله عنهم.

در درس آینده انشاء الله، خواهیم دانست که همینکه این سه بزرگمردان اسلام آوردند، نقش مستقیم و فعالی در خط سیر دولت اسلامی خواهند داشت. هر کدام شان ماموریتی را از بزرگترین ماموریت ها در تاریخ اسلام و در تاریخ دولت اسلامی بدست خواهند گرفت. و نسأل اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا فِي سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و القادرُ عليه فستذكرون ما أقول لكم و أُفَوِضُ أمري الى الله، إن اللهَ بصيرٌ بالعباد، و جزاكم الله خيراً كثيراً و السّلام عليكم و رحمة الله و بركاته.